

نامهٔ انسان‌شناسی  
دورهٔ اول، شمارهٔ اول  
بهار و تابستان ۱۳۸۱، صص. ۱۲۳-۱۴۵

## بررسی مردم‌شناسانه شکل‌گیری هویت جمعی در میان دختران نوجوان ساکن در اسلام‌آباد کرج\*

ناصر فکوهی\*\*

سپیده پارسا پژوه\*\*\*

### چکیده

مقاله حاضر، حاصل پژوهشی میدانی است که در محله‌ای مهاجرنشین و حاشیه‌نشین به منظور بررسی موضوع هویت در میان دختران نوجوان نسل دوم صورت گرفته است. با توجه به خصلت پویای هویت و اینکه هویت جمعی، پیوسته در ارتباط با جایگاه و منزلت جمعی در میان سایرین و آگاهی از این جایگاه شکل می‌گیرد، هدف این بررسی، کنکاش در پویایی‌های دینامیسم شکل‌دهنده به هویت جمعی این افراد بوده است. رویکرد روش شناختی در این مطالعه، رویکردی انسان‌شناختی است. به این معنی که با استفاده از روش‌های کیفی و ژرفایی جمع‌آوری اطلاعات و با نگرشی از درون و بدون مؤلفه‌های از پیش تعیین شده برای این هویت جمعی، سعی شده است تا به شناخت این پویایی‌های هویتی و مؤلفه‌های تشکیل‌دهندهٔ آن‌ها بپردازیم. این مطالعه، به سه نوع پویایی هویتی انسجام‌زا، انسجام‌زدا و بینابینی در این افراد رسیده است که در آن میان، پویایی هویتی انسجام‌زا، در مقایسه با دو دیگر، پویایی هویتی غالب بوده است، بدین معنی که، علی‌رغم منزلت پایین این محله در شهر، اکثریت افراد مورد مطالعه، خود را به صورت مثبت به آن متعلق دانسته‌اند. نتایج بدست آمده از این پژوهش، در مجموع نشان می‌دهد که این محله، به عنوان محله‌ای یکپارچه و منسجم قابل معرفی است که افراد مورد مطالعه ساکن آن تمام نیازهای اجتماعی و فردی خود را درون محله برطرف می‌کنند و در بستر زندگی روزانه خود، بدون تنش و تعارض قابل توجهی در رابطه با هویت جمعی‌شان، زندگی می‌کنند و بدون در نظر گرفتن شرایط فقر، زندگی بسامان و یکپارچه‌ای دارند.

**کلید واژگان:** انزوا، انسان‌شناسی شهری، برجسب اجتماعی، حاشیه‌نشینی، دینامیسم هویتی، فقر، مهاجر، هویت.

\*مقاله حاضر حاصل پژوهشی بوده است که با بودجه معاونت پژوهشی دانشگاه تهران به انجام رسیده است.  
\*\* استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.  
\*\*\* کارشناس ارشد انسان‌شناسی.

## ۱. مقدمه و طرح مسئله

گسترش فزاینده شهرنشینی در کشورهای، در حال توسعه، نظیر بسیاری از جنبه‌های دیگر زندگی اجتماعی، ناشی از حرکت این جوامع از شکل سنتی به شکل مدرن بوده است. تعارض‌های مختلف موجود در رابطه با این فرایند در این کشورها - یعنی عدم همخوانی و هماهنگی لازم، بین بافت سنتی موجود و اشکال وارداتی ناشی از مدرنیزاسیون - منجر به بروز اشکال آسیب‌زایی در نظام شهری شده است که از آن جمله می‌توانیم به شکل‌گیری بزرگسری‌های شهری و در نتیجه اشکال مختلف حاشیه‌نشینی، اشاره کنیم. این اشکال هریک در عمق خود، دارای پویایی‌ها و نیز تعارض‌هایی هستند که می‌توانند پتانسیل آسیب‌هایی جدی را برای جامعه در خود بیورانند.

مقاله حاضر حاصل مطالعه‌ای است که بریکی از این گونه مناطق حاشیه‌نشین شهری، موسوم به زوزآباد یا اسلام‌آباد واقع در شهر کرج، به منظور بررسی موضوع هویت، چالش‌ها و پویایی‌های مربوط به آن در کشمکش با شرایط اجتماعی ویژه این محله صورت گرفته است. محله مورد نظر، محله‌ای است که در پی مهاجرت‌های سیل‌آسای روستاییان به شهرهای بزرگ از جمله شهر کرج، از حدود سال‌های اول دهه ۱۳۵۰ شکل گرفته و با سرعتی بسیار زیاد به رشد خود ادامه داده است. به طوریکه طی ۱۵-۱۰ سال، به نهایت رشد خود رسیده (همان) و در حال حاضر جمعیتی قریب به ۱۲۰۰۰۰ نفر را در وسعت ۱۶۵ هکتار، محدود و منحصر به تپه‌ای به ارتفاع ۱۴۸۰ متر، که سابقاً از اراضی طبیعی شهر بوده و خانه‌سازی در آن غیرقانونی به‌شمار می‌رفته، در خود جای داده است (همان). این محله، ویژگی‌هایی چون تمرکز شدید فقر، تراکم زیاد جمعیت (۵۰۸ تا ۷۳۸ نفر در هکتار) (همان)، و سکنه روستایی با شیوه‌های زندگی خاص خود، ریخت‌ظاهری غیراستاندارد و بی‌قاعده و نیز سابقه غیررسمی و غیرقانونی دارد. زوزآباد به دلیل وجود و تراکم برخی جرائم و تخلفات در آن، محله‌ای است که اولاً با محیط پیرامون خود دارای مرزهای مشخص کالبدی و اجتماعی می‌باشد و ثانیاً از جانب اهالی شهر منزوی شده و اهالی شهر کرج نسبت به آن دارای تصورات کلیشه‌ای هستند و هرگونه عمل دور از شأن اجتماعی را به اهالی این محله نسبت می‌دهند و به‌طورکلی، این محله در اذهان عمومی شهر کرج محله‌ای است بدنام، محکوم و برچسب خورده.

این محله، محله‌ای است ۳۰ ساله، که ساکنان آن در طول این ۳۰ سال نسبتاً ثابت بوده‌اند (احمدی‌پور، ۱۳۷۰) و اکنون نسل سوم خود را می‌پروراند. لذا در این مدت، محله‌ای خودکفا، و دارای تمایت برای خود ساخته‌اند که قاعدتاً مثل همه اجتماع‌های دیگر، برای خود به دنبال هویتی مشخص می‌گردد و سعی می‌کند از طریق آن موجودیت و تمامیت خود را

حفظ و ابقاء کند؛ که البته عوامل و مؤلفه‌های متعددی می‌توانند در شکل‌گیری این هویت برای محله و ساکنانش نقش داشته باشند.

اما از آنجایی که هویت و شکل‌گیری آن، در ارتباط با دیگران و تصورات آنان درباره آن، شکل می‌گیرد، به نظر می‌رسد که روند شکل‌گیری هویت مورد نظر برای این محله و ساکنانش، با توجه به موقعیت و منزلت پایین آن در شهر و نیز هویت محکوم و انگ خورده آن از جانب اهالی شهر، دارای تعارض‌هایی باشد که روند شکل‌گیری هویت را احتمالاً با مشکل مواجه کند. لذا به نظر می‌رسد که شناخت این تعارض‌های احتمالی در این محله، به عنوان محله‌ای نسبتاً بزرگ و پرجمعیت از شهر کرج، اهمیتی اساسی برای هرگونه برنامه‌ریزی شهری داشته باشد، چرا که در صورت وجود تعارض‌ها و تنش‌های قابل توجه، در این رابطه، احتمال ایجاد تنش‌های هرچه بیشتر درون این منطقه و در نتیجه بین این منطقه و سایر مناطق، افزایش یابد. و این محله، به محله‌ای آسیب‌زا در دل شهر، بدل شود و شهر را با مشکلاتی هرچه بیشتر مواجه کند.

از این رو هدف کلی این مطالعه، بررسی پویایی‌های هویتی در شکل دادن به هویت جمعی در این محله است که نهایتاً ما را به شناختی نسبی پیرامون میزان انسجام و یا عدم انسجام درونی این محله و در نتیجه موقعیت و هویت احتمالی که این پویایی‌ها موجب آن خواهند بود، می‌رساند.

با این هدف جامعه انتخاب شده برای این مطالعه، دختران نوجوان نسل دوم ساکن در این محله هستند، یعنی کسانی که همگی در این محله متولد شده‌اند و رشد کرده‌اند و نیز از لحاظ سنی در اوج شکل دادن به هویت خود می‌باشند (محسنی، ۱۳۷۵؛ اکبرزاده، ۱۳۷۶). به عبارت دیگر کسانی که از یک سو مفاهیم اساسی زندگی را در این محله آموخته، تجربه کرده‌اند و درونی کرده‌اند و لذا این محله به عنوان زادگاه، بخشی گریزناپذیر از هویتشان بوده است. و از سوی دیگر، از نظر سنی در مرحله‌ای قرار دارند که در جستجوی کسب آگاهی از پیرامونشان، محله‌شان و هویت جمعی و فرهنگی‌شان می‌باشند (Quintana: 1998، در Mayron 2000، اریکسون در اکبرزاده، ۱۳۷۶) که این در ارتباط با موقعیت آنان در میان سایر محله‌ها و آگاهی از این موقعیت شکل می‌گیرد. با توجه به رابطه ناهمبند، بین این محله و سایر محله‌ها، یعنی برچسب خوردن و منزلت پایین اجتماعی، شکل‌گیری این هویت، احتمالاً همراه است با تعارض‌هایی برای آن‌ها، که هدف ما، بررسی این پویایی‌ها و تعارض‌های احتمالی و در نهایت تبیین شرایط این محله و موقعیت آن به عنوان یکی از پرجمعیت‌ترین محله‌های شهری در شهر کرج می‌باشد.

## ۲. مفاهیم نظری

## الف - مفهوم‌شناسی حاشیه‌نشینی و روند شکل‌گیری آن

منظور از حاشیه‌نشینی در این مطالعه، حاشیه‌نشینی فیزیکی و کالبدی شهری است که بر مساکن و محله‌های نامتعارف و زندگی شهری تأکید دارد و تحت عناوین مختلفی چون آلونک‌نشینی، زاغه‌نشینی و یا حلب‌شهر و غیره نامیده می‌شود. این نوع حاشیه‌نشینی در واقع به هرگونه خانه یا سکونت‌گاهی که از طریق نقض مقررات موجود در زمینه تصرف زمین بوجود آمده باشد (اسمیت در آقایی، ۱۳۷۶) اطلاق می‌شود. لذا این نوع حاشیه‌نشینی به دلیل غیرمجاز بودن این نوع سکونت‌گاه‌ها در شهر باعث ایجاد مجموعه‌ای می‌شود که ماهیتاً غیرقانونی هستند و همین خصلت سایر ویژگی‌ها و فعالیت‌های جاری در این گونه اجتماع‌ها را، از قبیل فعالیت‌های اقتصادی، روابط اجتماعی، و حتی محیط فیزیکی آن‌ها، را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. از این رو اجتماع حاصل در نهایت خود را در قالب محله‌ای به لحاظ فیزیکی غیراستاندارد (در مقایسه با نظم رایج شهری) و نسبتاً منزوی از شهر، نشان می‌دهد.

بدین منوال این نوع حاشیه‌نشینی اغلب به دنبال خود حاشیه‌نشینی اقتصادی و نیز فرهنگی و اجتماعی را برای ساکنان خود به همراه دارد. بدین معنی که ساکنان آن با وجود زندگی در شهر، از یک سو به لحاظ ماهیت اجتماع خود به طور کامل یا نسبی از امکانات و خدمات شهری بی‌بهره‌اند و از سوی دیگر اغلب مهاجران روستایی هستند که از شیوه معیشتی قبلی خود بیرون آمده‌اند ولی جذب چرخه اقتصادی شهری نشده و لذا به صورت مازاد نیروی انسانی، در حاشیه اقتصادی شهرها قرار گرفته‌اند. این گروه‌ها با گسست فرهنگی اجتماعی از زمینه تعلق پیشین، قرار گرفتن در حاشیه اقتصادی و کالبدی شهری و نیز عدم توانایی ایجاد ارتباط مناسب و هنجاری با محیط جدید و نیز قرارگرفتن در شرایط مبهم و گیج‌کننده بین دو موقعیت اجتماعی متفاوت (پیشین و کنونی) از نظر اجتماعی نیز، در حاشیه اجتماعی شهر در انزوا قرار می‌گیرند (پارک در انصاری، ۱۳۶۹).

این نوع حاشیه‌نشینی در واقع به نوعی حاصل نوسازی (مدرنیزاسیون) در ساختار اجتماعی و به‌ویژه شهرنشینی در کشورهای در حال توسعه است. با گسترش شیوه‌های تولید سرمایه‌داری در شهرهای جهان سوم، این شهرها نقش و کارکرد قدیم خود را به عنوان بازار تولید زراعی، از دست می‌دهند (تورپ، ۱۳۷۰، کاستل در افروغ، ۱۳۷۷، اعتماد ۱۳۷۷) و انعکاس این امر در تمرکز صنایع به عنوان ابزار تولید سرمایه در شهرهای بزرگ و به دنبال آن گسترش و در نتیجه در افزایش شدید جمعیت شهری قابل مشاهده بوده است. این پدیده در عمل با مهاجرت سیل‌آسای روستاییان به شهرها که از یک سو ناشی از فروپاشی ساخت‌های روستایی به عنوان عامل دافع بوده (کاستل در افروغ، ۱۳۷۷) و از سوی دیگر منتج از عوامل جاذب شهری چون طلب کار یا کار بهتر و نیز ادامه تحصیل و دستمزد بالا (کاستلو، ۱۳۷۰، بوده، همراه بوده است. تورپ (۱۳۷۰) در این رابطه می‌نویسد: «درباره مهاجرت از روستا به

شهر (در کشورهای در حال توسعه) موضوع عجیب یا غیر منطقی وجود ندارد، متوسط درآمد‌ها در شهر در اکثر این کشورها حداقل دو برابر درآمد روستا است ... این نوع شهرنشینی در این کشورها - برخلاف کشورهای توسعه یافته که در آن‌ها رابطه منطقی بین صنعتی شدن و رشد شهرنشینی وجود داشته است و شهرنشینی آن‌ها بر اساس توان و ظرفیت پوشش‌های صنعتی انجام می‌شده (اعتماد ۱۳۷۷، کاستل در افروغ ۱۳۷۷) - شهرنشینی وابسته را به دنبال داشته که منجر به تمرکز بالایی از جمعیت در مناطق مادر - شهر می‌شده است و لذا بزرگ‌سری شهری که کاستل مطرح می‌کند، نتیجه این‌گونه رشد شهری است. از سوی دیگر در این نوع شهرنشینی در برخی از کشورهای در حال توسعه به‌ویژه در ایران "بسط ناکافی اقتصاد شهری و ماهیت پوشش صنعتی شدن (نفت جایگزین واردات) و نوع این صنعت (بیشتر مبتنی بر سرمایه تا بر کارگر" (اعتماد، ۱۳۷۷) این مهاجرت‌ها را پیوسته با مشکلاتی مواجه می‌کرده است، به‌طوریکه رشد و افزایش فرصت‌های شغلی در این شهرها صرفاً پاسخگوی تعداد معدودی از مهاجران روستایی بوده و لذا طبیعی است که بدین ترتیب تنها بخش اندکی از این مهاجران جذب نظام شهری بشوند. مجموعه این شرایط باعث به حاشیه اقتصادی و نیز فضایی رانده شدن این روستاییان می‌شود که در شکل حاشیه‌نشینی بروز می‌کند (اعتماد ۱۳۷۷، تورپ ۱۳۷۰، کاستلو ۱۳۷۰). بدین‌سان که این مهاجران که در بدو ورود به شهر اندوخته مالی اندکی دارند پس از ورود به شهر نیز جذب سیستم مولد شهری نمی‌شوند، برای سکونت خود مناطق طبیعی فاقد هرگونه امکانات حاشیه شهرها را، اغلب یا به‌طور رایگان و یا با هزینه اندکی به‌طور غیررسمی و غیر قانونی به تصرف خود در می‌آورند (کاستلو، ۱۳۷۰). البته اشکال این تصرف‌ها در کشورهای در حال توسعه متفاوت بوده، اما آن دسته از این اشکال که بیشتر در ایران هم مشاهده شده است، شامل تصرف زمین‌های دولتی و یا زمین‌های منابع طبیعی (نظیر منطقه مورد مطالعه ما) و یا حاشیه رودخانه‌ها و مسیل‌ها می‌شود (پیران، ۱۳۷۳). شکل‌گیری حاشیه‌نشینی در رابطه با کشور ما نیز ریشه در توسعه برون‌زا و رشد بسیار سریع شهرنشینی دارد که آغاز آن به‌طور تقریبی مقارن است با سال‌های آغازین ۱۳۰۰ (جسامیان و دیگران، ۱۳۷۷) و استقرار حکومت رضاخان و آغاز گسترش روابط اقتصادی سرمایه‌داری که موجب ایجاد تحولاتی در رابطه با شیوه‌های تولید و به دنبال آن دگرگونی‌هایی در رابطه بین شبکه‌های شهری و روستاها شده و در نهایت موجب کلان‌شهرهایی چند در کشور، به عنوان نقطه تمرکز همه فعالیت‌های صنعتی جدید بوده است. اوج این حرکت که اتکسای سرمایه‌گذاری‌های صنعتی آن بردرآمد ناشی از فروش نفت بوده است، حدود سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ بوده است (همان) و نتیجه آن مهاجرت عظیم روستاییان به شهرها و لذا افزایش شدید جمعیت روستایی در چند شهر بزرگ بوده است که در نهایت منجر به بروز اشکال حاشیه‌نشینی در برخی از این شهرها منجر شده است.

منطقه مورد مطالعه ما نیز یکی از این گونه اجتماع‌های حاشیه‌نشین است که در چهارچوب عوامل فوق از سال‌های پایانی دهه سی ایجاد شده و تا سال‌های پایانی دهه پنجاه به نهایت رشد خود رسیده است.

#### ب - مفهوم‌شناسی هویت

واژه هویت یا identity از ریشه لغوی Idem به معنی "همان چیز" یا "همانی" (same, de même) می‌باشد. تعاریف مختلفی از این واژه در فرهنگ‌های مختلف ارائه شده است، از جمله "آنچه یک نفر یا یک شیء را تشکیل می‌دهد" (Oxford, 1996)، "ویژگی متمایزکننده یا شخصیت یک فرد؛ فردیت" (Webster 1998) و یا "شامل چیزی بودن" (Oxford 1996). در کنار این تعاریف ساده در عین حال مبهم هویت<sup>۲</sup>، لایه‌های پیچیده‌ای از آن در حوزه‌های مختلف فلسفی، روانشناختی، جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی مطرح شده است که مجموعه آن‌ها در دو جهت قابل تقسیم هستند؛ "این واژه در یک معنا به ویژگی یکتایی و فردیت، یعنی تفاوت‌های اساسی که یک شخص را از همه کسان دیگر به واسطه هویت - خودش متمایز می‌کند اشاره دارد و در معنایی دیگر به ویژگی همسانی که در آن اشخاص می‌توانند به هم پیوسته باشند و یا از طریق گروه‌ها یا مقولات براساس صور مشترک برجسته‌ای نظیر ویژگی‌های قومی به دیگران پیوندند، دلالت می‌کند" (Byron 1998).

مفهوم شخصی و فردی هویت، با تعریف فوق، به طور ریشه‌ای بیشتر در حوزه روان‌شناختی مطرح شده است (اولین بار توسط اریکسون<sup>۳</sup>، ۱۹۵۹)، و در مقابل مفهوم جمععی آن در حوزه‌های علوم اجتماعی. در حوزه انسان‌شناسی به‌طور خاص، این مفهوم کاربردی دوسویه دارد. از یک سو با ارجاع به معنی خویشی یا خود-بودگی<sup>۴</sup> و از سوی دیگر با تسکین بر محیط‌های فرهنگی و اجتماعی فرد و سازوکارهای اجتماعی شدن و دست‌یافت فرهنگی، عمل می‌کند (همان)<sup>۵</sup>. بخش فردی هویت از نظر روان‌شناسان بیانگر خصیصه‌های دوام یافته ثابت فردی و یا مشتق از آن‌ها می‌باشد، مانند دوستدار، کتاب، عاشق موسیقی و... (آبرامز در محسنی، ۱۳۷۵)، و چیزی است که "درون شخصیت افراد به واسطه فرایندهای گوناگون شناختی موجودیت دارد" (Cherni 2001). اریکسون در این رابطه معتقد است که این بخش از هویت فرد "به‌طور عمیقی به عنوان مفهومی مداوم و پایا از همسانی خود در ناخودآگاه جای

\* عده‌ای معتقدند که واژه هویت از آن نوع واژه‌هایی است که همیشه نوعی ابهام در آن وجود داشته است. چنانچه جان اوستین (۱۹۵۱) می‌نویسد که این گونه کلمات، کلماتی هستند که بیان‌های معنی‌شناسی زبان را فراهم می‌کنند، یعنی درک جهان، خود و دیگری را، ولی معنی خود آن‌ها مبهم باقی می‌ماند. (نقل از Gil 1995).

\*\* لازم به ذکر است که مطالعات انسان‌شناختی مرتبط با مفهوم هویت، از لحاظ تاریخی به قبل از ابداع اخیر واژه هویت توسط اریکسون و به مکتب فرهنگ و شخصیت، به‌خصوص پژوهش‌های مارگریت مید و روث بندیکت برمی‌گردد. (Byron 1997).

<sup>2</sup> E. Erikson

<sup>3</sup> selfhood

گرفته است و بر این اساس هرچه که زخ بدهند، حتی اگر تجربه‌ای دردناک و یا گذاری دراماتیک از شکلی از زندگی به شکلی دیگر از آن باشد، یک فرد سالم، معمولاً تصور نمی‌کند که بتواند تبدیل به کس دیگری [غیر از خودش] بشود" (Byron 1998).

از سوی دیگر بخش اجتماعی و جمعی هویت، در معنی همسانی با دیگران، با پیوستگی و عضویت افراد در گروه‌ها یا مقوله‌ها ارتباط دارد؛ بدین معنی که در این رویکرد، افراد، بر اساس شباهت‌ها و همسانی‌هایشان با هم در مقوله‌هایی دسته‌بندی می‌شوند. این همسانی‌ها معمولاً در شکل سهیم بودن در پایگاه و نقش خود را نشان می‌دهند، و این‌گونه است که "هویت‌های اجتماعی معمولاً به‌عنوان مجموعه‌ای از تعاریف و نقش‌ها مفهوم‌سازی می‌شوند" (Cherni 2001).

در هر دو این ابعاد، هویت موجودیت قابل تعریفی است که به عنوان "خود" (فردی یا جمعی) در مقابل دیگری قرار می‌گیرد. "آنچه من را و یا ما را (به واسطه صفت‌های مشترک) منحصر به خودمان می‌کند و متفاوت با دیگران و به همین سان دیگران را متفاوت از ما" (Woodward 2000). در واقع در رابطه بین خود و دیگری است که مفهوم هویت زاینده می‌شود. "هویت هر فرد، آن چیزی است که او را شبیه خودش و متفاوت با دیگران می‌کند... آن چیزی که فرد توسط آن خودش را می‌شناسد و تعریف می‌کند و آنچه که توسط آن خودش را پذیرفته شده و شناخته شده از جانب دیگران احساس می‌کند" (Top 1995). این در رابطه با هویت جمعی نیز، مصداق پیدا می‌کند. یعنی مفهومی از همسانی و خویشی و عضویت و احساس تعلق به یک مقوله فرهنگی یا اجتماعی خاص، در مقابل دیگران و سایر مقوله‌های اجتماعی و فرهنگی. در این حالت، یک فرد با عضویت در اجتماع خاص، خودش را متعلق به آن می‌داند و در واقع با تشخیص تفاوت‌های اجتماع خودش با سایرین، به درکی از هویت جمعی خود می‌رسد.

در رابطه با هویت، "آنچه که در همه این حوزه‌ها مورد توافق می‌باشد، این است که هویت جمعی هیچ‌گاه به‌طور کامل به کسی یا به کسانی داده نشده است و به‌عنوان یکی چیز معین یا از قبل تعیین شده به آن نظر نمی‌شود، هویت پیوسته در حال ساخته شده و دوباره ساخته شدن است" (Grave 1998). هویت پیوسته "در حال دیگرگونی، تحول و ساخته شدن است" (Hall 1996). و در رابطه خود با دیگری و بر اساس نوع این رابطه و آگاهی از این رابطه، ساخته می‌شود. به‌طور کلی در شکل‌دهی به هویت، تعریفی که فرد از خودش و هویت جمعی خودش می‌کند و تعریفی که از دیگران می‌کند و آنچه از تعریف دیگران در رابطه با خودش برداشت می‌کند، همه و همه نقش اساسی دارند. لذا پویایی، صفت اساسی هویت است. در این رابطه گورن<sup>۵</sup> و تاون سند<sup>۶</sup> (Cherni 2001) معتقدند که خویشی بر دو بخش اساسی دلالت دارد، اولی مبتنی بر آگاهی فرد از عضویت و مفهوم تعلق به یک مقوله خاص

<sup>5</sup> Gurin

<sup>6</sup> Townsend

است. ودومی (که آن را ایدئولوژی می‌نامند) مبتنی بر جهان‌بینی و آگاهی او از موقعیت آن مقوله خاص در جامعه گسترده‌تر می‌باشد. به طوری که "هویت اجتماعی را می‌توانیم به معنی ترکیبی پویا از هویت و پیکره‌ای هوشیار از عقاید" (Cherni 2001) در نظر بگیریم، که در این مفهوم «خود»<sup>۷</sup> و جامعه<sup>۸</sup>، از طریق محوریت هویت گروهی، در مفهوم خود با شباهت‌های درک شده و ویژگی‌های مشخص اعضاء گروه و نوعی آگاهی از تقدیر مشترک، به شیوه‌ای که اعضاء گروه در جامعه عمل می‌کنند، به هم پیوسته‌اند (همان).

در این مقاله، هویت گروهی، خود اجتماعی است که محوریت دارد و ما آن را تحت عنوان هویت فرهنگی به معنی "احساس تعلق فرد به فرهنگ یا گروهی خاص" (Myron 2000) می‌نامیم. چرا که "فرهنگ‌هایی که ما خودمان آن را با آن تعیین هویت می‌کنیم، بر بینش ما، درباره جایی که به آن تعلق داریم و کسانی را که به عنوان "ما" و "آن‌ها" می‌شناسیم، اثر می‌گذارند" (همان).

#### پ - شکل‌گیری هویت جمعی

آن بُعد از شکل‌گیری هویت که در این مقاله مورد نظر ماست، در مفهوم پویای هویت جمعی مطرح می‌شود. به معنی شکل‌گیری آگاهی نسبت به ویژگی‌ها و تفاوت‌هایی که مقوله یا گروه یا فرهنگ مرجع یک فرد را از سایرین متمایز می‌کند. این بُعد از شکل‌گیری هویت، در موقعیت‌هایی که رابطه نابرابر بین گروه خود و دیگران وجود دارد، به ویژه در رابطه با گروه‌های حاشیه‌ای و اقلیت‌ها، مطرح شده است. در این رابطه نظریات مختلفی براساس پژوهش‌های انجام شده، مراحل مختلف شکل‌گیری هویت جمعی را از کودکی تا بزرگسالی نشان می‌دهند. که در مجموع حاکی از این هستند که شکل‌گیری این هویت جمعی از دوران نوجوانی آغاز می‌شود. زمانی که فرد سعی می‌کند ویژگی‌های فرهنگی را که به آن تعلق دارد بشناسد و معنی عضویت در آن را بفهمد و براساس تفاوت‌های آن، آن را از سایر مقوله‌های فرهنگی جدا کند. این مطالعات نشان می‌دهند که این مرحله بیشتر در مورد کسانی محسوس است که در مقوله فرهنگی جای گرفته‌اند که با سایر مقوله‌ها رابطه برابر ندارند و به نوعی حاشیه‌ای تلقی می‌شوند و لذا ممکن است این مرحله در میان این نوجوانان با حرکات احساسی و هیجانی شدید (برای مثال نگاه کنید به Quinata 1998 و فینی<sup>۹</sup> در Myron 1993) توأم باشد. در این مرحله در واقع، هویت اجتماعی حول و حوش چیزی به نام درک، احساس و آگاهی مشترک از ویژگی‌های گروهی و فرهنگی خود، در مقابل تفاوت‌های آشکار با دیگران شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، هویت جمعی معمولاً در احساس شریک بودن در ویژگی‌های خاصی که با دیگران متفاوت است در تقابل با آن‌ها شکل می‌گیرد. این خودآگاهی

<sup>7</sup> self

<sup>8</sup> society

<sup>9</sup> Phiney



جمعی، گاهی ممکن است منجر به شکل‌گیری هویتی منسجم در برابر سایرین بشود، ولی گاهی نیز ممکن است موجب عدول و برگشت از هویت جمعی باشد به عبارت دیگر، پویایی‌های شکل‌دهنده به هویت‌ها، گاهی انسجام‌زا هستند و گاهی انسجام‌زدا. آن‌ها در صورت انسجام‌زایی تبدیل به هویت جمعی منسجم و قوی در برابر سایرین می‌شوند ولی در غیر این صورت از هم گسیخته شده و در هویت‌های دیگر، حل می‌شوند. که البته این به ویژگی‌ها و یا پتانسیل درونی فرهنگی که افراد در آن عضویت دارند بستگی پیدا می‌کند.

#### ت - هویت جمعی و پویایی هویت در وضعیت حاشیه‌نشینی

مشخص شد که شکل‌گیری هویت جمعی، در واقع مبتنی است بر عضویت و تعلق فرد در گروهی مشخص و مبتنی بر تفهیم درون گروه و برون گروه (تجفل<sup>۱۰</sup> و ترنر<sup>۱۱</sup> در محسنی ۱۳۷۵، مایزون ۲۰۰۰، تجفل و ویلکس در تاپیا ۱۳۷۹). براساس نظریات نظریه‌پردازان فوق، احساس هویت جمعی، نهایتاً مقارن است با بزرگ‌دانستن گروه یا فرهنگ خود نسبت به سایرین. آن‌ها این‌گونه اظهار می‌کنند که در این مقایسه‌ها، مردم نیاز دارند که از طریق مقایسه بین خود و دیگران، ارزیابی مثبتی را در مورد خودشان بدست بیاورند. به عبارت دیگر، مردم برای برتری خود از طریق بدست آوردن و یا حفظ کردن نسبی حرمت نفس تلاش می‌کنند (ترنر، 1995: Hogg). اما در حالتی که رابطه برابر در این ارتباط وجود نداشته باشد، به عبارت دیگر، برای کسانی که هرروزه بازخوردهایی مبتنی بر تحقیر شدن و یا مورد تفرق قرار گرفتن یا بی‌ارزش بودن از سوی دیگران دریافت می‌کنند، درونی کردن این ادراک‌ها ممکن است به مفهومی منفی از خویشتن و حرمت نفس پایین منجر شود که این به زوال خود منجر خواهد شد (پولیدو<sup>۱۲</sup>؛ Cherni 2001). اما از سوی دیگر به نظر می‌رسد که همین ادراک‌های منفی و یا "تنگ اجتماعی، فقدان پایگاه اجتماعی مناسب، لکه‌دار کردن نمادین اجتماعی و نظایر آن، خود می‌توانند به عنوان نیرویی قدرتمند برای هویت بخشی جمعی، به کسانی که در این ویژگی‌ها مشترک هستند عمل کند" (ساز<sup>۱۳</sup>، همان) و این "هویت‌ها از طرق مختلفی به زندگی مردم و شبکه‌های حمایتی اجتماعی که برای کمک به انتقال آن‌ها به سوی پایداری هستند، معنی دهد" (Cherni 2001) این وضعیت به خصوص در زمینه‌های مهاجرت و تصورات کلیشه‌ای که نسبت به مهاجران وجود دارد، دیده شده است (به عنوان مثال؛ انصاری ۱۳۶۹ و ۱۳۵۵، Abdelhak 1998، گرین در انصاری ۱۳۶۹، المبارکی ۱۹۸۹، ضیاد ۱۹۷۷ در 1998: Abdelhak، صفا در بیتس ۱۹۹۰، Martin 2000، Ghannam 1997). این مطالعات نشان می‌دهند که در چنین شرایطی، گروه‌های مهاجری که به متن جدیدی وارد شده‌اند، به علت‌های

<sup>10</sup> Tajfel

<sup>11</sup> Turner

<sup>12</sup> Pulido

<sup>13</sup> Szasz

مختلفی نظیر فقر و یا تفاوت‌هایی در فرهنگ و شیوه‌های زندگی و غیره، انگ خورده و با دیده حقارت از سوی بیگانگان نگریسته می‌شوند. بنابراین، این افراد که از سوی از هویت‌های قبلی خود جدا شده‌اند و از سوی دیگر، در محیطی قرار گرفته‌اند که به نحوی شیوه‌های زندگی‌شان را زیر سؤال برده، احساس ناراحتی می‌کنند و دچار نوعی عدم تعادل روانی و حساسیت (پارک، در انصاری، ۱۳۶۹) شده و به نوعی از جانب خودشان و نیز از سوی جامعه بزرگتر، در انزوای اجتماعی قرار می‌گیرند، لذا در واکنش به این شرایط، قادر می‌شوند با ایجاد همبستگی‌های درونی، هویت گروهی محکمی را برای خود ایجاد کنند تا به نوعی با کمک آن از یک سو از عواقب روانی ناشی از طردشدگی و انزوا در امان بمانند (هریسون، ۱۳۶۳) و از سوی دیگر، این شبکه در قالب همیاری‌های محلی، کاربردهای مثبتی را در برطرف کردن نیازهای مختلف و وافر آنان در زندگی جدید برایشان به انجام رساند.

بدین ترتیب، هویت جمعی و گروهی، به عنوان نوعی راهکار هویتی، در مفهوم پویای آن برای چنین اجتماع‌هایی ایجاد می‌شود. این فرایند از نسل اول تا نسل‌های بعدی اندکی متفاوت است.

نسل اول: مطالعات انجام شده فوق، نشان می‌دهند که هویت جمعی و گروهی در میان مهاجران نسل اول، در واقع به دلایل مختلف کارکردی و نیز نداشتن پتانسیل‌های لازم برای فرهنگ‌پذیری، منسجم‌تر است و حالت نوعی ضدفرهنگ‌پذیری<sup>۱۴</sup> دارد. یعنی رد تجربه زندگی جدید و وابستگی و دلبستگی و تعلق به شیوه‌های بودن، احساس کردن و مؤثر واقع شدن بپستی خودشان (Abdelhak 1998). در این حالت آنان به طور فعالی سعی می‌کنند تا دیوارهای نامرئی بین خودشان و سایرین را هرچه ضخیم‌تر کنند. تا هم از لحاظ روانی آسوده‌تر باشند و احساس امنیت بیشتری کنند و هم از لحاظ کارکردی، احساس کنند که هنوز هم در موطن خود، با کارکردها، شیوه‌های زندگی و ارتباطات اجتماعی قبلی خود هستند.

نسل دوم: این مطالعات حاکی از آن‌اند که نسل دوم این مهاجران، به شدت نسل اول آسیر و پافشاری چندانی برای رد فرهنگ و شیوه‌های زندگی شهری، ندارند. آن‌ها افرادی هستند جوان و با ذهنیت‌هایی که در فضاهای غیرروستایی شکل گرفته و اغلب باسواد، که به نسبت بیشتری در مقایسه با والدین خود در ارتباط یا اشکال زندگی شهری قرار دارند (از طریق مدرسه و نیز رسانه‌ها) و به نظر می‌رسد برای مدت طولانی در مقابل‌پذیرش فرهنگ و نظام جدید مقاومت نخواهند کرد. دو دلیل عمده برای این حالت قابل ذکر است اول اینکه این افراد در لحظاتی خاص منفعت درونی کردن برخی از قواعد دارای کارکرد در نظام اجتماعی جدید را احساس کرده‌اند و متوجه شده‌اند که می‌توانند از آن‌ها سود ببرند و سپس آن‌که طولانی بودن و تداوم اقامت آنان از نظر زمانی، رفته رفته منجر به تغییر هویت فرهنگی ابتدایی آن‌ها می‌شود (همان). این پویایی هویت جمعی در میان نسل دوم، که از یک سو متعلق به نسل پیشین خود هستند (که اندکی منزوی بوده‌اند) و از سوی دیگر تمایل به همانند شدن با

جامعه جدید را دارند، در صورتی که تصور از هویت خودشان منفی نباشد، باعث می‌شود که رفته رفته با جامعه جدید هماهنگ شوند. این موضوع برای مهاجر، نوعی شکل انسجام با جامعه میزبان را فراهم می‌کند، در حالی که از طریق کمک به کاهش تضادهای درونی و ایجاد نوعی فرهنگ‌پذیری محدود، به حل تضادها با جامعه بزرگتر کمک می‌کند (اشنایپر<sup>۱۵</sup> در Abdelhak 1998).

اما این جا به نظر می‌رسد که روند یک‌پارچه شدن هویت فرهنگی نسل دوم مهاجر، با هویت فرهنگی جامعه جدید شهری، در رابطه با جامعه مورد مطالعه ما به دلیل هویت محکوم این محله در اذهان عمومی اهالی شهر کرج، اندکی دچار ابهام باشد و لذا این روند را تا حدی دچار مشکل کند. بدین معنی که رابطه نابرابر این محله با شهر و بسار هویت محکوم و تنگ اجتماعی متناسب به آن، تا حدی باشد که منجر به کاهش غرور جمعی و لذا هویت جمعی مثبت در میان اعضای نسل دوم شده و به نوعی به زوال هویت جمعی بیانجامد. به عبارت دیگر پویایی هویتی در میان آن‌ها از شکلی اختیاری، به شکلی اجباری و منفی در تقابل با بیرون، تبدیل شود که این همراه خواهد بود با تنش‌های آسیب‌زایی که ممکن است تبعات بسیاری در پی داشته باشد. از جمله این که، این محله تبدیل به محله‌ای تنش‌زا گردد لذا دیوارهای نامرئی که از سوی شهر برای آن ایجاد شده ضخیم‌تر گردد و تصور منفی اهالی شهر در رابطه با آن تقویت شود و آن را تبدیل به محله‌ای کاملاً بسته و منزوی کند که کشمکش‌های درون آن و یا بیرون آن، باعث بروز آسیب‌های جدی در جامعه شهری گردد. با توجه به این نظریات، در این مطالعات هدف ما بررسی این پویایی‌های هویتی و مؤلفه‌های شکل‌دهنده آن و در نتیجه تحلیل و تبیین وضعیت این محله و چالش‌های احتمالی مربوط به آن می‌باشد.

### ۳. سوالات اساسی پژوهش

پرسش‌های اساسی این پژوهش در بررسی پویایی‌های شکل‌دهنده به هویت جمعی افراد مورد مطالعه به ترتیب زیر بوده است:

- الف - شدت احساس هویت جمعی در میان افراد مورد مطالعه، چقدر است؟
- ب - مؤلفه‌های دخیل در شکل‌گیری هویت جمعی در میان افراد کدام‌ها هستند؟
- پ - چالش‌ها و یا تعارض‌های احتمالی موجود در ارتباط با شکل دادن به هویت جمعی در میان افراد مورد مطالعه کدامند؟
- ت - با توجه به پویایی‌های هویتی جمعی در این محله، موقعیت آن در شهر کرج چگونه قابل تبیین است؟

## ۴. روش‌شناسی

## الف - جامعه مورد مطالعه

این پژوهش دختران نوجوان بین ۱۴ تا ۱۸ سال ساکن در محله اسلام آباد کرج می‌باشند. با این توجه که اولاً نسل دوم مهاجران هستند، یعنی کسانی که در این محله متولد شده‌اند، و رشد کرده‌اند، ثانیاً در مرحله گذر از نوجوانی به جوانی هستند، یعنی زمانی که دنیای کودکی را پشت سر می‌گذارند و به عنوان یک زن مسئولیت‌های قریب‌الوقوع بزرگسالی را بر دوش می‌گیرند، که این دوران، مصادف است با دوره حساس هویت‌یابی و شکل‌گیری هویت (مارشیا و اریکسون در اکبرزاده ۱۳۷۶) که براساس مطالعات مقدماتی انجام شده در این محله، با سنین بین ۱۴ تا ۱۸ سال مطابقت دارد.

## ب - شیوه انتخاب نمونه مورد مطالعه

با توجه به ویژگی خاص ساکنان این محله که نسبت به بیگانگان حساس و بدبین هستند، برای ورود به محله و جمع‌آوری نوجوانان، نخستین و بهترین راه، مدرسه تشخیص داده شد. از این‌رو با مراجعه به مدرسه، در قالب مشاور، ارتباط‌های اولیه با این افراد صورت گرفت و سپس رفته‌رفته، روابط عمیق‌تر شده و از محدوده مدرسه خارج و به سطح محله و خانه‌هایشان گسترش یافت. در این رابطه، بعد از بررسی‌های به عمل آمده، سال سوم راهنمایی، مناسب‌ترین مقطع برای انتخاب افراد مورد نظر تشخیص داده شد. به دنبال آن، به تنها مدرسه راهنمایی موجود در سطح محله که همه دانش‌آموزان آن را اهالی محله تشکیل می‌دهند (مدرسه راهنمایی حضرت علی (ع)) مراجعه شد، و تعداد ۹۳ نفر از تعداد کل ۲۰۵ نفر دانش‌آموز مقطع سوم راهنمایی، به طور تصادفی انتخاب شدند و گفتگوهای در غالب مصاحبه‌های مدون با آنان به عمل آمد. سپس، بعد از دسته‌بندی و گونه‌شناسی ۹۳ نفر نمونه اولیه با استفاده از اطلاعات بدست آمده از میان آنان، تعداد ۱۵ نفر را به عنوان نمونه برای مطالعه عمیق انتخاب شده و با ایجاد رابطه دوستانه و نزدیک خارج از محدوده مدرسه به مطالعه ژرف آن‌ها پرداخته شد.

## پ - روش‌های پژوهش میدانی

برای انجام این پژوهش از روش‌های زیراستفاده شده است:

۱- مصاحبه رسمی و مدون: در این روش براساس فرم‌های از پیش تعیین شده در راستای اهداف، با نمونه ۹۳ نفری دانش‌آموزان، مصاحبه‌هایی در شرایطی دوستانه و به طور خصوصی (دونفری) بعمل آمده است.

۲- تحلیل نوشتار: بعد از انجام مصاحبه‌های مدون، زمانی که افراد موردنظر شناخت و اعتماد نسبی از پژوهش‌گر بدست آوردند، همراه با توضیحاتی از آن‌ها خواسته شد که احساسات خود را در مورد محله زندگی‌شان و این که "من کی هستم"، "به کجا و چه کسانی تعلق

دارم" بنویسند. آنان در نوشتن این مطالب از نظر زمانی، مکانی و نیز فرم و شکل نوشته کاملاً آزاد گذاشته شده‌اند. در نهایت نوشته‌ها جمع‌آوری شده و تحلیل محتوا شد:

۳- مشاهده مشارکتی: از این روش در رابطه با نمونه ۱۵ نفری که برای مطالعه ژرف انتخاب شده بود، استفاده شد. برای انجام آن، سعی شد که رابطه دوستانه، با افراد مورد مطالعه عمیق‌تر شده، و از محدوده مدرسه خارج شود و به سطح زندگی روزانه و خانه‌هایشان و نیز مکان‌هایی که در آن رفت و آمد دارند، نظیر کتابخانه، مسجد، امامزاده و نیز در کوچه‌ها و مغازه‌های خاص محله، گسترش یابد. و در این حالت، شکل رابطه از رابطه پژوهش‌گر و پژوهش‌شونده خارج شده، شکل رابطه‌ای دوستانه به خود گرفت و سعی شد تا از فاصله‌ای نزدیک، زندگی و کنش‌های روزمره آنان در بستر طبیعی و از دیدگاه خودشان، مشاهده شود.

### ۵. یافته‌های پژوهش

الف - اطلاعات بدست آمده از مصاحبه‌های رسمی و مدون

مهم‌ترین داده‌های حاصل از این اطلاعات، در قالب چهار محور زیر می‌باشند:

- ۱- از اینکه اسلام‌آبادی هستید، چه احساسی دارید؟  
در پاسخ به این سؤال، که احساس آنان را در برابر نسبت داده شدن به محله می‌سنجد، ۲۳/۳٪ از پاسخگویان گرایش مثبت نشان داده‌اند (۹٪) "افتخار می‌کنم که اسلام‌آبادی هستم"، ۱۳٪ "خوب است که ..."، ۲۷/۷٪ بی تفاوت ("برایم فرقی نمی‌کند")، ۳۸/۸٪ گرایش منفی نشان داده‌اند (۲۵٪ "زیاد خوشم نمی‌آید"، ۱۱٪ "بدم می‌آید").
- ۲- اگر بخواهند اینجا را خراب کنند و شما را در سایر محله‌های کرج پراکنده سازند، چه احساسی پیدا می‌کنید؟  
در پاسخ به این سؤال، که واکنش آن‌ها را نسبت به از دست دادن این محله می‌سنجد، ۳۹/۸٪ ابراز بی تفاوتی، ۲۷/۲۶٪ ابراز خوشحالی کردند.
- ۳- برای آینده خود، تصمیم دارید کجا زندگی کنید؟  
در پاسخ به این سؤال که میزان تمایل آن‌ها را به ادامه زندگی در این محله می‌سنجد، ۲۵٪ افراد مایل به ادامه زندگی در همین محله بوده، ۲۱/۴٪ تمایلی به ادامه زندگی در اینجا ندارند و سایرین نیز ابراز بی تفاوتی می‌کرده‌اند.
- ۴- اگر امکان انتخاب داشته باشید کدام منطقه را برای زندگی انتخاب می‌کنید؟  
در پاسخ به این سؤال که میزان ترجیح آن‌ها را نسبت به محله خود در مقابل سایر محله‌ها می‌سنجد، ۲۸/۷٪ به‌طور مشخص محله خود را به سایر محله‌ها ترجیح می‌دهند (ترجیح کامل)، ۹/۷۲٪ هر جای دیگری را به محله خود ترجیح می‌دهند (عدم ترجیح کامل)، سایرین نیز، برخی از محله‌های شهر و یا روستای والدین‌شان را به این محله ترجیح می‌دهند، که البته میزان این ترجیح مشخص نیست.

## ب - اطلاعات بدست آمده از تحلیل نوشتارهای نوجوانان

کل نوشته‌های بدست آمده در این رابطه ۸۵ عدد بوده است که نوجوانان مؤرد نظر، در آن‌ها، احساسات خود را در بارهٔ محله، ضمن استدلال‌هایی، بیان کرده‌اند. پس از تحلیل این نوشته‌ها، مجموعاً سه گرایش در رابطه با این محله بدست آمده است، که عبارتند از: گرایش منفی، گرایش مثبت و گرایش دوسویه.

۱- گرایش‌های منفی: این افراد که مجموعاً ۱۸ نفر (۲۱/۱۷٪) هستند، نوجوانانی هستند که احساساتی منفی نسبت به محله خود دارند و احساسات خود را با واژگانی بیان کرده‌اند که مجموعاً آن‌ها، پیوستاری را می‌سازد که از نارضایتی ساده شروع می‌شود به تنفر ختم می‌شود (جدول شمارهٔ ۱).

جدول شمارهٔ ۱: جملات برگرفته از نوشته‌های نوجوانان (گرایش‌های منفی)

تعداد موارد	۷	۲	۲	۴	۱	۱
احساسات	احساس خوبی به اینجا ندارم	از اینجا خوشم نمی‌آید	اینجا اصلاً خوب نیست	احساس بدی دارم	بدم می‌آید	خیلی بدم می‌آید
نارضایتی	تنفر					

دلایلی که این افراد برای احساس منفی خود بیان کرده‌اند، عبارتند از: ۱- تصویر بدی که سایر اهالی شهر نسبت به این محله دارند (۹ مورد)، ۲- شکل ظاهری نامناسب خانه‌ها و "بی‌کلاس بودن" آن‌ها (۵ مورد) ۳- بهداشتی نبودن محله (۱ مورد)

مثال‌هایی در این رابطه عبارتند از: "همه اینجا را عیب‌آور می‌دانند"، "اسم‌های بدی روی اینجا می‌گذارند"، "این محله بی‌کلاس است ..."، "طرز خانه ساختن اینجا خوب نیست" و ...

این دسته از افراد، کسانی هستند که در رابطه با گروهی که به آن تعلق دارند، احساسی بد و یا احساس هویت منفی دارند. آن‌ها در نوشته‌هایشان هیچ اشاره‌ای به نقاط مثبت و بنا دوست‌داشتنی محله‌شان نمی‌کنند، بلکه پیوسته بدی‌های آن‌را که آزارشان می‌دهد، برمی‌شمارند، و به عبارت دیگر، نمی‌خواهند خودشان را توسط این محله تعیین هویت کنند. مؤلفه‌هایی که این احساس منفی را در آن‌ها شکل می‌دهند، چنانچه مشاهده می‌شود، پیوسته، مؤلفه‌هایی است که در نتیجه تصور منفی محیط بیرونی نسبت به محله آن‌ها و موقعیت نازل محله آن‌ها در انظار عمومی شهر، شکل گرفته است. به عبارت دیگر مؤلفه‌هایی بیرونی که در تضاد و تقابل با زندگی درونی آن‌ها است، احساسات آن‌ها را تحت

"جملات داخل گیومه" نقل قول‌هایی از نوشته‌های نوجوانان می‌باشد.

شعاع خود قرار داده، و مانع ایجاد هویت مثبت در آن‌ها شده، و آن‌ها در واکنش به این فشار سعی می‌کنند، از نسبت داده شدن به این محله بگریزند.

۲- گرایش‌های مثبت: تباین دسته از افراد، ۵۶ نفر (۶۶/۸۸٪) از کل افراد هستند؛ و احساسات مثبتی نسبت به محله خود دارند، که این احساسات آنان، بر اساس نوشته‌هایشان، بر روی پیوستاری قرار می‌گیرد که از رضایت ساده آغاز شده و تا احساس غرور و برتری پیش می‌رود (جدول شماره ۲).

جدول شماره ۲: جملات برگرفته از نوشته‌های نوجوانان (گرایش‌های مثبت)

تعداد موارد	۱۱	۱۴	۱۵	۹	۲	۵
جملات نمونه	"از زندگی در اینجا راضی هستم"	"اینجا را دوست دارم"	"واقعاً خوشحالم که اینجا هستم"	"دوست دارم تا آخر عمرم اینجا زندگی کنم"	"احساس افتخار می‌کنم"	"هیچ‌جا به خوبی اسلام‌آباد نیست"
	"اینجا را تقریباً دوست دارم"	"خوشایندی دارم"	"با همه دل و جان اینجا را دوست دارم"	"هیچ چیز اینجا را با جاهای دیگر عوض نمی‌کنم"	"بالاتری می‌کنم"	"اینجا بهترین جای دنیاست"
نوع احساس	رضایت	علاقه	علاقه بسیار زیاد	توجیح	غرور	برتری

آن‌ها، دلایل مختلفی برای احساس خود بیان کرده‌اند، از جمله این‌که ۱- چون زیبا و خوش آب و هواست (۱۳ مورد) ۲- چون زادگاهشان است و در آن بزرگ شده‌اند (۷ مورد) ۳- چون در آن همه در یک سطح زندگی می‌کنند و فرقی با هم ندارند (۱۴ مورد) ۴- چون دوستانشان و همسایگان‌شان و به طور کلی مردم آن‌را دوست دارند (۹ مورد) ۵- چون در سایر نقاط شهر، احساس غربت می‌کنند (۳ مورد).

این دسته، کسانی هستند که علی‌رغم اذعان به موفقیت نازل و هویت محکوم محله خود در شهر، پیوسته به علاقمندی‌شان به محله و نقاط قوت و مثبت آن تأکید می‌کنند، صریحاً خود را متناسب به آن دانسته و نسبت به آن ابزار تعلق و دلبستگی می‌کنند و به عبارت دیگر هویت جمعی و محلی خود را می‌پذیرند و خود را به‌طور مثبتی با آن تعیین هویت می‌کنند. مثال‌هایی در این رابطه عبارتند از "...کسی این‌جا را نمی‌پشتند"، همه فکر می‌کنند آدم‌های این‌جا وحشی‌اند"، "می‌گویند این‌جا عقب‌مانده است"، "همه از این‌جا نفرت دارند"، "نام‌های بد روی این‌جا می‌گذارند..."

و یا

"...جاهای دیگر آدم‌هایشان یک‌جوری هستند..."، "در شهر غریب هستیم..."، "این‌جا بهترین مردم را دارد"، "این‌جا همه در یک سطح هستند"، "بدون هیچ کلاس"، "این‌جا وطن من است..."، "وجود من از این‌جا است"، "این‌جا طبیعت زیبایی دارد"، "این‌جا با صفا و زیباست..."

مؤلفه‌هایی که این گرایش مثبت و هویت مثبت را در آنان شکل می‌دهد، شامل دو دسته کلی هستند: اول، مؤلفه‌های درونی، یعنی مؤلفه‌هایی که بدون توجه به رابطه نابرابر بین

شهر و محله ساخته شده‌اند. که به‌طور کلی ۲۹ مورد (۵۱/۸٪) هستند و شامل مؤلفه‌های ۱- زیباشناختی ۲- ارزشی- اخلاقی ۳- تعلق به زادگاه و ثانیاً، مؤلفه‌های بیرونی، یا به‌عبارت دیگر مؤلفه‌هایی که در اثر تقابل با بیرون و در واکنش به رابطه نابرابر بین محله و محیط بیرونی، ساخته شده‌اند، که مجموعاً ۱۷ (۳۰/۳٪) مورد هستند. و خود شامل مؤلفه‌هایی که می‌توانیم آن‌ها را تحت عنوان ۱- گریز از تبعیض ۲- گریز از احساس بیگانگی یا غربت، مطرح کنیم. به‌طور کلی، این دسته از افراد، کسانی هستند که یا به‌خاطر ویژگی‌های درونی محله، و یا در واکنش به رابطه نابرابر با بیرون، خود را به‌طور مثبتی با محله‌شان تعیین هویت می‌کنند.

۳- گرایش‌های دوسویه یا تردیدآمیز: این گرایش‌های ۱۱ مورد (۱۲/۹۴٪) را تشکیل می‌دهند. افراد این گروه احساساتی دوگانه و تردیدآمیز در رابطه با محله خود و هویتی که این محله به آن‌ها می‌دهد، دارند. آن‌ها ابتدا نقاط قوت و مثبت محله خود را بیان می‌کنند، و بعد با واژه‌هایی چون "ولی"، "اما" و نظایر آن، نقطه ضعف‌های محله‌شان را مطرح می‌کنند و در نهایت نمی‌توانند بین محله خود و سایر محله‌ها، انتخابی انجام بدهند.

درمیان نوشته‌های آنان، نقاط مثبتی که برای محله خود برشمرده‌اند نظیر موارد زیر هستند: "به هر حال این‌جا به دنیا آمده‌ایم و بزرگ شده‌ایم"، "این‌جا محله زندگی ماست"، "همه جای این‌جا برای ما آشناست"، "این‌جا مردم خون گرم و مهربانی دارد"، "این‌جا همه مثل هم می‌خورند و می‌پوشند" و ...

این مثال‌ها گرایش‌های مثبت آنان را نسبت به محله‌شان نشان می‌دهد که هم شامل مؤلفه‌های درونی ۱- تعلق به زادگاه ۲- ارزشی- اخلاقی است و هم شامل مؤلفه بیرونی گریز از تبعیض. این افراد، از طرفی دیگر، نکاتی را عنوان می‌کنند که حاکی از آگاهی آنان از هویت محکوم‌شان است که آنان را رنج می‌دهد و در رابطه با هویت جمعی‌شان دچار تردید می‌کند: "چون این‌جا زندگی می‌کنیم ما را مسخره می‌کنند..."، "به ما توهین می‌کنند"، "هیچ کس نظر خوبی روی این‌جا ندارد"، "مردم این‌جا به نظر شهری‌ها بی‌طرفیت‌اند..."، "اگر بگوییم اسلام‌آبادی هستیم، چه حرف‌ها که نمی‌زنند". و در پی آن گویی که محله خود را از دید افراد خارجی دیده‌باشند، نقاط ضعفی برای آن برمی‌شمرند: "مردم این‌جا ذهاتی هستند"، "این‌جا شلوغ است"، "خانه‌های این‌جا را روی هم ساخته‌اند". که این بعد منفی گرایش تردیدآمیز آنان نیز، ناشی از مؤلفه‌هایی است که در تقابل و تعارض با محیط بیرونی، در ذهنیت آن‌ها ساخته می‌شود. و مجموعاً نمی‌توانند خودشان را به‌طور مثبتی با هویت جمعی‌شان تعیین هویت کنند.



جدول شماره ۳: جمع‌بندی دینامیسم‌های هویتی نوجوانان براساس داده‌های حاصل تحلیل نوشتار

مؤلفه‌ها		انواع پویایی‌های هویتی
زیبا شناختی	درونی ۵۱/۸٪ (دیراستای ویژگی‌های مثبت درونی محله)	پویایی هویتی انسجام‌زا ۶۶/۸۸٪
تعلق به زادگاه		
ارزشی - اخلاقی		
گریز از تبعیض	بیرونی ۳۰/۳٪ (در تقابل با محیط بیرونی)	پویایی هویتی انسجام‌زدا (منفی) ۲۱٪
گریز از بیگانگی و غربت		
هویت محکوم	بیرونی (در تقابل با محیط بیرونی)	پویایی هویتی بینابینی ۱۲/۹۴٪
هویت محکوم	تبع‌د منفی	
تعلق به زادگاه	درونی	
ارزشی - اخلاقی		
گریز از تبعیض	بیرونی	

#### پ - اطلاعات بدست آمده از مشاهده مشارکتی

از این روش در رابطه با نمونه ۱۵ نفری که برای مطالعه ژرفایی انتخاب شده بودند، استفاده شده است. از این رو برای انجام آن سعی شده است که رابطه دوستانه با افراد مورد نظر عمیق‌تر گشته و از محدودهٔ مدرسه خارج شده و به سطح زندگی روزانه و خانه‌هایشان و نیز سایر مکان‌هایی که رفت و آمد دارند، گسترش یابد. در این ارتباط، شکل رابطه، از رابطه پژوهش‌گر و پژوهش‌شونده خارج شده و شکل رابطهٔ دوستانه صرف به خود گرفته و سعی شده تا از فاصله‌ای بسیار نزدیک زندگی و کنش‌های روزمرهٔ آنان در بستر طبیعی و از دیدگاه آنان مشاهده شود. که البته به‌خاطر خصلت آن بسیار زمان‌بر بوده است.

اطلاعات بدست آمده از این روش بسیار مفصل است که ارایه مشروح آن از حوصلهٔ این بخش خارج است، اما نتایج بدست آمده از آن در رابطه با موضوع مورد نظر، به‌طور خلاصه، نشان می‌دهند که مردم این محله، علی‌رغم تنوع فرهنگی و قومی خود، در هماهنگی قابل توجهی با هم بسر می‌برند. به‌طوری که به‌نظر می‌رسد، به مرور زمان حدود ۳۰ سال، در کنار هم، در مواجهه با مشکلات بسیار زیاد زندگی‌شان، تفاوت‌های فرهنگی خود را به نحوی کنار گذاشته‌اند و با همبازی یکدیگر و تلاش زیاد و همبستگی‌های درونی، به تدریج به واسطهٔ هر نوع وسیلهٔ ممکن، محله خود را به گونه‌ای ساخته‌اند که پاسخگوی نیازهای وافریشان در مقابل سختی‌ها و کاستی‌های زندگیشان باشد. به‌طوری که این محله، در حال حاضر دارای نهادهای درونی متعددی است که هر یک توسط خود اهالی، در پاسخ به نیازهایشان و متناسب با سلیقه‌هایشان، با رنگ و بوی محلی، به تدریج ایجاد و تکمیل شده و با کارکردهای متنوعی که برای آن‌ها دارد، مورد استفاده‌شان قرار می‌گیرد و به آن‌ها در محله‌شان انسجام می‌بخشد. به‌گونه‌ای که اکنون، بعد از این سالیان، اهالی این محله، در کنار یکدیگر، آشنا با هم و به‌همه نقاط محله‌ای که خودشان با زحمت و مشقت زیاد برای خودشان آن‌را شکل داده و آباد

کرده‌اند، با بهره‌گیری از همه چیزهایی که خودشان برای خودشان ساخته‌اند، کلیه نیازهای خود را درون محله برطرف می‌کنند و محله‌شان، با همه نهادهایش، پاسخگوی همه نیازهای آنان است. بنابراین برای برطرف کردن ضرورت‌ها و نیازهای خود نیازی به محیط پیرامون ندارند. افراد مورد مطالعه ما نیز که نسل دوم این مهاجران هستند، همگی در این محله متولد شده و رشد کرده و دوران اجتماعی شدن خود را در آن گذرانده و همه حوادث معنی‌دار زندگی خود را در آن تجزیه کرده‌اند، معانی عشقی و دوست‌داشتن در همین محله و در کنار مردم آن برایشان معنی می‌یابد و آینده زندگی خود را نیز در همین محله می‌بینند. به طور کلی مفهومی از زندگی به جز آن‌چه پیرامون‌شان می‌گذرد، تجربه نکرده‌اند. لذا بسیار طبیعی است که محله خود را دوست بدانند. چنانچه در مشاهدات و ارتباطاتی که با آن‌ها برقرار شده نیز، مشخص است آنان در شرایط روزانه و آرام داخل محله زندگی خود را بدون تنش و تعارض هویتی خاصی سپری می‌کنند و در آن حال در زندگی خود احساس تعلق، دل‌بستگی، لذت و شغف می‌کنند. به عبارت دیگر مشکل یا تعارض هویتی ندارند. اما معمولاً مواقعی که با موقعیت‌های بیرونی و افراد بیگانه برخورد می‌کنند، به‌خاطر آگاهی از هویت جمعی محکوم‌شان اولین واکنشی که نشان می‌دهند این است که به‌سرعت سعی می‌کنند هویت جمعی خود را پنهان کنند و یا در صورتی که امکان این کار نباشد، واکنش‌های شدید از خود نشان می‌دهند. این واکنش‌ها، شامل دو دسته‌اند، یکی این‌که، موقعیت بیرونی و یا فرد بیگانه را پس می‌زنند، و از ایجاد کوچکترین ارتباطی با بیگانگان خودداری می‌کنند و یا برخورد‌هایی تند از تحوه نشان می‌دهند. به عبارت دیگر، در این تقابل به موطن امن و کوچک‌شان پناه می‌برند. یا در حالت دیگر سعی می‌کنند هویت جمعی خود را پس بزنند و با افراد بیگانه، با پیش فرضی که تصور کلیشه‌ای او در رابطه با هویت جمعی‌شان دارند، هم‌داستان شده، هویت جمعی خود را محکوم می‌کنند و سعی می‌کنند به نوعی هویتی را که از طریق آن پیدا می‌کنند، کنار بزنند و خود را متناسب به آن ندانند. البته این واکنش‌ها و تحلیل آن‌ها ابعادی روان‌شناسانه دارد که در موضوع این بحث نمی‌گنجد، اما آنچه در اینجا دایره اهمیت است، این‌که همه این واکنش‌ها چنانچه پیش‌تر نیز ذکر شد، صرفاً در مواجهه با بیگانگان پیش می‌آید که موارد آن اندک است. چرا که افراد مورد مطالعه، به دلایل مختلف از جمله شیوه‌های خاص زندگی و الزامات مبتنی بر آن و محدودیت‌هایی که به خاطر جنسیت‌شان از جانب خانواده دارند، و نیز عدم ضرورت ایجاد رابطه با محیط پیرامون، رابطه بسیار اندکی با محیط خارج از محله دارند. لذا در کل از این تعارض‌های ناشی از هویت محکوم و انگ‌خورده، در فضای درونی محله اثری نیست. آنان در بستر طبیعی زندگی خود، هیچ فشاری مبتنی بر تنش ناشی از هویت جمعی منفی خود، بر خود احساس نمی‌کنند، بلکه در محله خود و با اجتماع خود، کاملاً هماهنگ، یکپارچه و منسجم هستند.

نمونه‌ای از جملات کلیدی برخی از گفتگوهای انجام شده با آنان عبارت است از:

“... بگذارید یک چیزی بگم، من این‌جا را دوست دارم، نظر کسی هم، اهمیت زیادی برام نداره...”

“این‌جا، نمی‌دانم کجاش بده! در این‌جا همه چیز پیدا می‌شه، همه به داد دل هم می‌رسند!”

“... محله حصار هم آن طرف جاده، خانه‌هایشان را روی کوه ساخته‌اند، نمی‌دانم چرا کسی نمی‌گوید که آن‌جا بد است؟”

“... من فکر می‌کنم، اسمش - (اسلام‌آباد) - بد است، شاید اگر اسمش را عوض کنند، بهتر باشد”

“... دوست داشتن یا نداشتن این‌جا، فقط به خاطر اینه که بقیه درباره این‌جا بد می‌گن، وگرنه این‌جا چیزیش نیست که! این‌جا، بد نیست که!”

“اینجا، ما راحتیم. دیگران بد می‌گویند، این‌جا، بد نیست که! فقط یک‌خورده اگر خانه‌هایش بزرگتر بود، بهتر بود...”

## ۶. نتیجه‌گیری

به‌طور کلی، نتایج بدست آمده از تحلیل نوشتارها نشان می‌دهد که سه‌گرایش هویتی، که ما آن را پویایی هویتی می‌نامیم در میان افراد مورد مطالعه قابل مشاهده است. این پویایی‌ها عبارتند از: ۱) پویایی هویتی مثبت؛ که در آن افراد خود را متناسب به محله‌شان احساس می‌کنند و احساس دلبستگی و علاقه به آن را دارند حتی در مواردی از آن احساس غرور کرده و آن را به سایر نقاط ترجیح می‌دهند. این نوع پویایی هویتی را، به‌خاطر این خصلت پویایی هویتی انسجام‌زا می‌نامیم ۲) پویایی هویتی منفی، در این پویایی، افراد، پیوسته از هویتی که محله به آن‌ها می‌دهد می‌گریزند، از هویت جمعی‌شان، بدشان می‌آید و نمی‌خواهند خودشان را با آن تعیین هویت کنند، لذا آن‌را پویایی هویتی انسجام‌زدا می‌نامیم. ۳) پویایی هویتی بینابینی، که در آن افراد، پیوسته در مورد هویت جمعی خود دچار تردید هستند. در مجموعه این پویایی‌ها، مؤلفه‌های مختلفی نقش دارند که مجموعاً به مؤلفه‌های درونی و بیرونی قابل تقسیم هستند. مؤلفه‌های درونی مؤلفه‌هایی هستند که براساس ویژگی‌های داخلی محله ایجاد شده‌اند، و براساس نتایج بدست آمده شامل، سه مؤلفه: ۱- زیباشناختی، ۲- ارزشی-اخلاقی، ۳- تعلق به زادگاه می‌باشد. و در مقابل آن مؤلفه‌های بیرونی، مؤلفه‌هایی هستند که در تعارض و تقابل با شرایط نابرابر بین محله و شهر، و هویت محکوم محله بوجود آمده‌اند که شامل سه مؤلفه: ۱- گریز از تبعیض (یعنی در مقابل تبعیض و نابرابری که بین محله خود و بیرون حس می‌کنند، به هویت جمعی که محله به آن‌ها می‌دهد بازگشت می‌کنند آن‌را می‌پذیرند)، ۲- گریز از احساس بیگانگی و غربت. این دو مؤلفه هر دو، به ایجاد هویت مثبت، و انسجام‌زاهای منتهی

می‌شوند، ۳- مؤلفه‌ای که آن را هویت محکوم می‌نامیم، یا همان ننگ اجتماعی، که منجر به ایجاد هویت منفی و یا انسجام‌زدا می‌شود.

مقایسه بین انواع پویایی‌های هویتی و فراوانی افرادی که در هر دسته قرار دارند، نشان می‌دهد که پویایی غالب در این میان، پویایی هویتی مثبت یا انسجام‌زا است، (۰/۶۶/۸۸)، که به‌طور قابل توجهی در مقایسه با دو نوع دیگر، برتری دارد. بدین معنی که در میان این نوجوانان، تعداد قابل توجهی از آن‌ها، به‌طور مثبتی خود را به هویت جمعی‌شان منتسب می‌دانند و هویتی را که محله آنان، علی‌رغم آگاهی از جایگاه پایین‌اش در جامعه بزرگ‌تر، به آن‌ها می‌دهد، می‌پذیرند و حتی احساس علاقه نیز به آن می‌کنند. در میان مؤلفه‌های شکل‌دهنده به این هویت جمعی مثبت، مؤلفه‌های درونی، برتری مشخصی دارند (۰/۵۱/۸)، در مقابل ۳۰/۳٪ مؤلفه‌های بیرونی، بدین معنی که اغلب آن‌ها، محله را به‌علت ویژگی‌های درونی‌اش، نظیر زیبایی، مردم خوب و این‌که زادگاه‌شان است دوست دارند و بدان احساس دلبستگی می‌کنند. البته این چندان دور از ذهن نیست چرا که «برای هرکس پیوند و آگاهی عمیق نسبت به مکان‌هایی که در آن تولد یافته و رشد کرده و یا هم‌اکنون در حال زندگی و تردد است، و جنود دارد، و این پیوند، منبع اساسی هویت و امنیت فردی و فرهنگی است» (افروغ، ۱۳۷۷) و در واقع این مکان «مرکز کنش و انگیزه است، کانونی است که ما حوادث معنادار زندگی خود را در آن تجربه می‌کنیم» (رلف، همان).

اما در این رابطه چیزی که مهم است و در یک بافت حاشیه‌ای به ظاهر سست دور از انتظار می‌نماید، این است که این شواهد، یعنی برتری قابل توجه پویایی هویتی انسجام‌زا، و نیز مؤلفه‌های درونی، شکل‌دهنده به آن، به نوعی می‌توانند نشان‌دهنده این باشند که محله مورد نظر، پتانسیل درونی قابل ملاحظه‌ای برای انسجام بخشیدن به ساکنان خود دارد. به‌طوری‌که، با وجود این‌که اکثریت قابل توجهی از افراد مورد مطالعه، در اوج شکل‌گیری هویت و حساسیت‌های مختلف ناشی از آن هستند و نیز از رابطه نابرابر بین محله و سایر محله‌ها و هویت محکوم محله خود آگاهی دارند، خود را به‌طور مثبتی با محله تعیین هویت می‌کنند، و گرایش به انسجام و یکپارچگی شدن با هویت جمعی خود را دارند. در تأیید این نکته اطلاعات حاصل از مشاهدات مشارکتی، نیز چنانچه ذکر شد، حاکی از این هستند که این محله، از لحاظ درونی محله‌ای است منسجم و یکپارچه که عناصر مختلف گرد هم آمده درون آن، کارکردهای مختلفی را جهت رفع نیازهای گوناگون ساکنان در آن ایفا می‌کنند، شبیه به همه محله‌های منسجم که «هم مکان تولید هستند (صنایع کوچک دستی یا ...) هم مکان تجارت، مصرف و نیز تفریح (انواع مغازه‌های فروش اجناس، ارایه خدمات و یا قهوه‌خانه و ...)» و نیز اجتماعی آیدئولوژیک با همه شعاعیر خاصش» (Raulin 2001:101). در این محله انواع و اقسام مراکز و نهادهای مختلف مورد نیاز اهالی از انواع مغازه‌ها گرفته، تا مساجد متعددی که کارکردهای مختلفی چون آموزش، همیاری، عبادت و ... دارند و اماکن تفریحی محلی برای زنان و مردان، و در کنار آن رسوم، سنت‌ها، برنامه‌های و مراسم خاص به تدریج با

همیاری و همبستگی و با تلاش بسیار و طولانی اهالی آن، که از ابتدا تاکنون در آن زندگی می‌کنند ساخته شده است، و فراخور حال خودشان، پاسخگوی همه نیازهایشان می‌باشد. به عبارت دیگر محله‌ای است مستقل و کامل که مرتفع‌کننده، هنرگونه نیاز اجتماعی و روانی ساکنانش می‌باشد. اما به هر حال محله‌ای است، منزوی از شهر و متفاوت با بافت اصلی شهر که فقر بر آن سایه افکنده است. بنابر این سؤالی که در این رابطه مطرح می‌شود این است که این محله منسجم و یکپارچه، اما منزوی و لکه‌دار، آیا نهایتاً می‌تواند خودش را با جامعه بزرگتر شهری نیز یکپارچه کند؟ و یا نه به شکل محله‌ای با فرهنگ مسلط فقر، در حاشیه شهر در چرخه محرومیت و فقر خود پیوسته منزوی باقی خواهد ماند؟

این سؤالی است که پاسخ آن را نمی‌دانیم اما می‌توانیم بگویم که بر اساس آنچه در اشکال مدرن زندگی اجتماعی دیده می‌شود (که جامعه ما نیز از دست به‌گریبان شدن با آن مستثنی نیست) تضادهای شدید ارزشی نمی‌توانند باقی بمانند. به عبارت دیگر، اشکال مدرن تضادهای شدید ارزشی را تحمل نمی‌کنند و پیوسته در حال یکپارچه کردن و یکسان کردن هستند. مگر این که اجتماعی دچار انزوای کامل شود، یعنی این که به شکل نوعی جزیره و یا گتوی واقعی درآید و دیوارهای سخت و غیرقابل نفوذی با محیط پیرامون خود ایجاد کند، به طوری که ارتباط آن با اطراف به حد صفر برسد.

اما به هر حال در این رابطه نیز به نظر می‌رسد که چون این اشکال جزیره‌ای هزینه‌ای را که به لحاظ غیر قابل کنترل بودن خود برای محیط پیرامونشان ایجاد می‌کنند بسیار سنگین است، معمولاً از سوی عوامل محیط پیرامون مثلاً عوامل دولتی در رابطه با محله‌های شهری، به طور کامل، انسجام‌زایی شده و از بین خواهند رفت.

این مسأله در رابطه با محله مورد نظر ما، سؤالی است بی‌جواب که مطالعات عمیق‌تر بعدی، شاید بتوانند برای آن جوابی بیابند.

## منابع

- احمدی‌پور، زهرا، ۱۳۷۰، "آلونک‌نشینی در بخش مرکزی کرج"، در: رشد آموزش جغرافیا، شماره ۳۸.
- اعتماد، گیتی، ۱۳۷۷، "شبکه‌های شهرهای ایران"، در: حسامیان و دیگران، شهرنشینی در ایران، تهران، آگاه.
- آقایی، فیروز، ۱۳۷۷، "الگوی استقرار مهاجران، زوستانی در شهر"، در: مسکن و انقلاب، تابستان.
- افروغ، عماد، ۱۳۷۷، فضا و نابرابری اجتماعی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

- اکبر زاده، نسرین، ۱۳۷۶، گذر از نوجوانی به پیری، تهران، ناشر، مؤلف.
- انصاری، عبدالمعبود، ۱۳۶۹، ایرانیان مهاجر؛ ترجمه ابوالقاسم نسری، تهران، آگه.
- بیتس، دانیل؛ پلاگ، فرد؛ ۱۳۷۶، انسان‌شناسی فرهنگی؛ ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- بیتیه، زان، ۱۳۶۹، مهاجرت روستائیان، ترجمه محمد مومن کاشی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- پیران، پرویز، ۱۳۷۳، "آلونک نشینی در ایران، دیدگاه‌های نظری با نگاهی به شرایط ایران"، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۷۷-۸۷ آذر و دی.
- تاپیا، کلود، ۱۳۷۹، درآمدی بر روانشناسی اجتماعی، مجموعه ضرورت‌های جامعه‌شناسی روانی، ترجمه مرتضی کتبی، تهران، نی.
- حسامیان، فرخ، ۱۳۷۷ الف، "مهاجرت در دهه‌های اخیر"، در: حسامیان و دیگران، شهرنشینی در ایران، تهران، آگه.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۷ ب، "شهرنشینی در مرحله گذر"، در: حسامیان و دیگران، شهرنشینی در ایران، تهران، آگه.
- ستاد طرح ساماندهی تپه مرادآب، ۱۳۷۷، آطلس تپه مرادآب، منتشر نشده.
- گزارش آمار جمعیتی تپه مرادآب، ۱۳۷۷، منتشر نشده.
- کاستلو، وینسلت فرانسیس، ۱۳۷۱، شهرنشینی در خاورمیانه، ترجمه پرویز پیران و عبدالعلی رضایی، تهران، نی.
- گلد تورپ، جی.ام.، ۱۳۷۰، جامعه‌شناسی کشورهای جهان سوم، ترجمه جواد ظهوریان، مشهد، آستان قدس رضوی.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۸، تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نی.
- محسنی، نیک‌چهره، ۱۳۷۵، ادراک خود: از کودکی تا بزرگسالی، تهران، بعثت.
- هریسون، پل، ۱۳۶۴، درون جهان سوم، ترجمه شاداب و جدی، تهران، فاطمی.
- Abdelhak, Quirib, 1998, "Acculturation et strategie identitaire chez le migrant adult magrebin", in, *Caheir de sociologie, economique et culturelle*, Juin.
- Byron, R., 1998, "Identity", in, Barnard, A.; Spencer, J., (eds.), *Encycloppedia of Social & Cultural Anthropology*, London, Routledge.
- Cherni, J., 2001, "Social - Local Identity", in, Oriorden, T., (ed.), *Globalism, localism and Identity*, London, Earthsean.
- Ghannam, F., 1997, "Reimagining the Global: Relocation and Local Identity in Cairo", in, Miles, M.; Hall, T.; Borden, F., (eds.), 2000, *The City Culture Reader*, London, Routledge.

- Gil, F., 1998, "Identité", in, **Encyclopédie Universalis**, CD, Microsoft Version 5:1.2
- Grave, p., 1998, "Dynamique identitaire chez les formateurs d'adultes", in, **Cahiers de Sociologie Economique et Culturelle**, Dec., pp. 121-138.
- Hall, Stuart; Du Gau, Paul, 1996, **Questions of Cultural Identity**, London, Sage.
- Hogg, 1995, "Social Identity", in, Manstead, S.R.; Heuston, M.(eds.), **The Blackwell Encyclopedia of Social Psychology**, London, Blackwell.
- Martin, C., 2000, **Ethnologie d'un bidonville de Lima**, Paris, Harmattan.
- Myron, W.L.; Koester, J., 2000, "The Nature of Cultural Identity", in, Myron & Koester, (ed.), **Among Us: Essayes on Identity, Belonging and Intercultural Competence**, New York, Longman.
- Quintana, S.M. (1998) "Children Development Understanding of Ethnicity and Race", in, **Applied & Preventive Psychology**, 7:27-45.
- Raulin, A., 2000, **Anthropologie Urbain**, Paris, Armand Colin.
- Sindzinger, N., 1995, "Identité; Anthropologie", in, **Encyclopédie Universalis**, CD, Microsoft, version :5.1.2.
- Top, Pierre, 1995, "Identité; Psychologie", in, **Encyclopédie Universalis**, C.D. Microsoft, version :5.1.2.
- Turner, J.G., 1999, "Some Current Issues in Research on Social Identity and Self Categorization Theories", in, Ellemers, N.; Spears & Doosje, (eds.), **Social Identity**, Oxford, Blackwell.
- Woodward, P., 2000, **Questioning Identity**, London, Routledge.